



محمود درویش، شاعر مقاومت فلسطین

مروری بر اندیشه سیاسی محمود درویش

و بررسی مجموعه شعر «برگ‌های زیتون»

بشری سادات میرقادری

اشاره

اگر عنصر ادبیات را در مبارزات ملت‌های جهان، در عصر ما، عنصری قابل توجه و مؤثر بدانیم - که چنین است - باید بگوییم سهم قابل ملاحظه‌ای از خونی که در شریان نهضت فلسطین در حرکت است، محصول شعرهای یک عده شاعر جوان و انقلابی است که در سراسر کشورهای عربی با این نهضت همدلی و همسرایی دارند، و از میان همه شاعران عرب، اگر یک تن را برای نمونه بخواهیم انتخاب کنیم که شعرش با نام فلسطین همواره تداعی می‌شود، محمود درویش است. بنابراین تصمیم بر این شد که هر چند بسیار اندک و مختصر، سیاست را در شعر این شاعر مورد مذاقه قرار دهیم. برای رسیدن به این هدف نخست نگاهی گذرا به زندگی محمود درویش و اوضاع سیاسی و فرهنگی زمان او خواهیم داشت و سپس به تحقیق، نقد و بررسی اشعار سیاسی او خواهیم پرداخت.





نیست. در این گیرودار نسلی به صحنه مبارزه و تفکر می‌آید که در چشم‌انداز او، همه چیز با نسل پیشین متفاوت است. در گوشه و کنار جهان، حتی در سرزمین‌های عربی، در الجزایر، رایحه پیروزی را استشمام می‌کند؛ و محمود درویش شاعر این نسل است.

۲. محمود درویش در چند سطر

محمود درویش در ۱۳ مارس ۱۹۴۱، در دهکده‌ای از دهکده‌های فلسطین اشغالی به نام بروه متولد شد، این دهکده را یهودیان، مثل بسیاری دیگر از مناطق فلسطین، به آتش کشیدند، ولی مردم مقاومت کرده آنها را بیرون راندند. ولی یهودیان بار دیگر در هفته بعد هجومی کردند و اعراب را بیرون راندند. محمود درویش در مصاحبه‌ای می‌گوید: «به یاد دارم که شش ساله بودم، در دهکده‌ای آرام و زیبا زندگی می‌کردیم. دهکده بروه که بر دامنه تپه‌ای سبز قرار دارد و دشت عکا در برابر آن گسترده است. من فرزند خانواده متوسط الحالی بودم که از راه کشاورزی زندگی می‌کردند. وقتی هفت‌ساله شدم، بازی‌های کودکی پایان گرفت و به یاد دارم که چگونه بود... خوب به یاد دارم: در یکی از شب‌های تابستان، که معمولاً عادت اهل ده این است که روی پشت‌بام بخوابند، مادرم ناگهان مرا از خواب بیدار کرد و دیدم که داریم با صدها تن از مردم دهکده به میان بیشه‌ها فرار می‌کنیم. گلوله‌های سربی از روی سر ما می‌گذشت، من از آنچه می‌گذشت چیزی نفهمیدم تا رسیدیم به دهکده ناآشنایی، و من با سادگی پرسیدم: نام این ده چیست؟ گفتند: لبنان. احساس می‌کنم آن شب، مرزی بود میان دوران خوش کودکی من، و ناگهان احساس کردم که دیگر جزء بزرگ‌ها شده‌ام، و وقتی که در صف پناهندگان برای گرفتن غذا می‌ایستادم، کلماتی از قبیل «وطن»، «جنگ»، «اخبار»، «پناهندگان»، «مرز» و... را شنیدم که مرا از طفولیتم محروم کرد.»^۱ محمود درویش در همین آوارگی‌ها و حرمان‌ها زیسته و همواره کوشیده است که وطن را فراموش نکند. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان او در همین شهرهای اشغالی بوده و وی تا سال ۱۹۶۹ چندین بار در زندان‌های اسرائیل به سر برده است و بسیاری از زیباترین شعرهای او محصول همین زندان‌هاست. در دوره‌هایی که بیرون زندان بوده‌است - گاه به صورت مخفی، و زمانی آشکار - همواره به نشر روح قومیت و مبارزه از طریق شعرها و نوشته‌هایش

۱. اوضاع سیاسی - فرهنگی روزگار

اگرچه ملل خاورمیانه همه در سرنوشتی عام با فلسطین شریکند، ولی ظلمی که در این سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بر مردم فلسطین رفته است، بر هیچ ملتی نرفته‌است: آوارگی، عذاب، شکنجه، هراس و دلهره‌ای که همواره آنان را در این سال‌ها تهدید کرده‌است، غارت‌ها و قتل عام‌های اسرائیل که از کفرقاسم و دیرپاسین اسطوره‌هایی برای تاریخ قتل عام بیگناهان ساخته‌است.

سال ۱۹۴۸، سال تأسیس دولت غاصب یهود است که ایادی استعمار آن را برای پاسداری منافشان، علیه خلق‌های منطقه - که از خواب قرون بیدار شده بودند - به وجود آوردند و نسلی که پس از این سال در منطقه فلسطین و در پیرامون مسأله فلسطین شعر سروده‌است، نسلی است که باید آن را «نسل شکست»، «نسل حزن» و «نسل سرشکسته» خواند. شعر شاعران فلسطین و شاعران عرب در باب فلسطین در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، لحنی حزن‌آلود و رمانتیک و مایوس دارد، که همه چیز برایش تقریباً تمام شده‌است و از بهشت گمشده خویش او را رانده‌اند و تنها از دور و در رؤیاهای شاعرانه‌اش گاهی شبحی از این بهشت را می‌بیند و جز زاری و نوحه، کاری از او ساخته نیست. بررسی شعر بهترین گویندگان فلسطینی و عرب در باب فلسطین، در سال‌های پس از ۱۹۴۸، نشان می‌دهد که روح عمومی شعر فلسطین چنین است؛ چه آنها که به اسلوب قدیم شعر گفته‌اند و چه آنها که قوالب جدید را برگزیده‌اند. در شعرهای سلمی‌الخضراء الجبوسی و فدوی طوقان، که هر دو از بهترین شاعرهای عرب و هر دو فلسطینی هستند، و شعرهای ابوسلمی و شعرهای یوسف الخطیب همه چیز در هاله‌ای از یأس و ابری از اندوه پنهان است. این حال و هوا در شعر فلسطین استمرار دارد تا اینکه پس از انقلاب ۱۹۵۲ مصر و اقداماتی که ناصر برای ایجاد روح وحدت و تقویت ناسیونالیسم عرب انجام داد - و این مسأله در میان کارهای او، از هر چشم‌اندازی که بررسی شود، اقدام مثبتی بود - اندک‌اندک دگرگون می‌شود و با رشد حس قومیت عرب در منطقه و پیروزی انقلاب‌های ملل جهان در سایه مقاومت مسلحانه، فلسطینی‌های منطقه نیز بار دیگر جان می‌گیرند، برایشان روشن می‌شود که این قضیه فراموش‌شدنی نیست و از زاری و نوحه کاری ساخته



پرداخته. او یک روزنامه‌نویس حرفه‌ای و ورزیده نیز بود. در سال ۱۹۷۰ برای ادامه تحصیل سفری به مسکو کرد ولی در ۱۹۷۱ به قاهره بازگشت و در آنجا به کار پرداخت، و عضو فعال سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود و تمام لحظه‌های زندگی‌اش، وقف این مبارزه. او تا کنون بیست مجموعه شعر منتشر کرده است که از آن جمله می‌توان به: عاشق من فلسطین، آخر اللیل، العصافیر تموت فی الجلیل، أجبک او لا أجبک؟، محاوله رقم ۷ تلک صورته‌ها و هذا انتحار العاشق اشاره کرد.^۲ در مجموعه این آثار چیزی جز مسأله فلسطین نمی‌توان یافت، و بیجا نیست اگر او را «شاعر مقاومت فلسطین» و «شاعر سرزمین‌های اشغالی» لقب داده‌اند.

۳. تحقیق درباره اثر

محمود درویش شاعری است که در بطن فلسطین اشغالی متولد شده و از همان ابتدا ذهن او را به خود مشغول کرده است. بنابراین با آنکه هجرت کرده بود ولی تمام وجودش وقف فلسطین بود. سروده‌هایش را چونان سنگی بر دهان صهیونیسم می‌کوبید. او شاعری انقلابی بود، شاعری صددرصد انقلابی که اشعارش چیزی جز فلسطین را نمایش نمی‌دهند. حتی شخصی‌ترین سروده‌هایش نیز در نهایت به فلسطین وطن ختم می‌شود. شاعر در شعر محمود درویش محو می‌شود و به جای او رؤیای فلسطین آزاد جایگزین می‌شود. او شعر خود را در خدمت وطن درآورده و همان‌طور که خود گفته، اعتقاد دارد: «وقت آن رسیده که شاعر خود را بکشد». محمود درویش به کسانی که قصد «قضیه» کردن فلسطین را دارند می‌تازد: «برخی میل دارند که یک موضوع و سبک باشیم. یعنی اینکه تنها یک قضیه باشیم. من با فلسطینی به‌عنوان یک انسان با چهره‌ای آشنا رفتار می‌کنم. یعنی اینکه او انسانی است که سردش می‌شود، عاشق می‌شود، دیوانه می‌شود، می‌خوابد و می‌پرد و تنها شعاری بر روی دیوار نیست.»^۳ بنابراین شعر او از حالت شعاری درآمده و صورتی زنده به‌خود گرفته. «در این مجموعه (برگ‌های زیتون) شاعر به تبلوری هنرمندانه و نگرشی آگاهانه دست می‌یابد و بر گستره تجربیات خود می‌افزاید و با وجدانی کاوشگر به جست‌وجوی مفاهیمی پویاتر می‌پردازد. ویژگی کلی این مجموعه، روح آهنگین آن است که محمود درویش - چه در شکل نوین شعر و چه در قالب کلاسیکی آن- آن را وسیله بیان

مستقیم تجربیات خویش قرار می‌دهد. باید افزود، دفتر برگ‌های زیتون تنها در مرز آهنگین بودن و بیان صریح ایستا نمی‌ماند بلکه نمونه‌های زیبایی را که سرشار از الگوهای گونه‌گون و تصویرهای رنگین است بی‌آنکه به نمادهای پیچیده دست یازیده باشد، فرا رویمان نهاده، پیام انسانی خود را می‌رساند. افزوده بر این، از رخنه آوای عاطفی بیشتر می‌کاهد و بی‌آنکه انفعال‌های شتابان و برونی را به بیان درآورد، به ژرفای مسأله می‌نگرد.»^۴

۴. نقد و بررسی اثر

با وجود اینکه تقریباً تمام دیوان دو جلدی محمود درویش اشعار سیاسی است، ولی برای تمرکز بیشتر در این قسمت به اشعار دفتر «برگ‌های زیتون (۱۹۶۴)» می‌پردازیم. این دفتر سراسر ناله‌ها و فریادهای خشمگین شاعر را خطاب به دشمن و وضع بد سیاسی منعکس می‌کند. شاعر که در زمان سرودن این اشعار جوان‌تر بوده بسیار انقلابی‌تر سروده و طنین اشعارش انسان را به لرزه می‌اندازد.

۴. ۱. بطاقه هویه

ابتدا به آخرین و جنجالی‌ترین شعر این مجموعه می‌پردازیم که «بطاقه هویه» نام دارد. این شعر مکالماتی خیالی است بین شاعر که آواره‌ای در اردوگاه پناهنده‌هاست و نماینده‌ای از حکومت اسرائیل که وجود خارجی معینی ندارد. در واقع مکالمات در این شعر یک طرفه است و به حدیث نفس بیشتر شبیه است. برای بیشتر روشن شدن موضوع بندی از این شعر را نقل می‌کنیم:

«سجّل! انا عربی ا و رقم بطاقتی خمسون ألف ا و اطفالی

ثمانیه ا و تاسعمهم... سیأتی بعد الصیف! فهل تغضب؟»

چند نکته در این سروده حائز اهمیت است که سعی می‌کنیم به آنها بپردازیم:

شاعر در ابتدای هر بند با جمله «سجّل! انا عربی» بر ملیت و نژاد خود تأکید می‌ورزد و با تکرار این جمله فضای شعر را به فضایی ملی-میهنی تبدیل می‌کند. در هر بند شاعر خصوصیات خود را بیان می‌کند. شاعر اعتقاد دارد اصالت اصیل از آن اوست که «پیش از میلاد زمان» در سرزمین غصب‌شده‌اش می‌زیسته است و با اینکه در ظاهر شباهتی به نجیب‌زادگان نژاده ندارد ولی همت و مقام و منزلت ذاتی‌اش از آنها بالاتر است. شاعر در این



«سجل | أنا عربي | سلبت کروم اجدادی | و أرضاً كنت أفلحها
أنا و جميع أولادی | و لم تترك لنا... و لكل احفادی | سوی هذی
الصخور. | فهل ستأخذها | حکومتکم... کما قیلاً؟!»^{۷۳}
و در سطرهای آخر شاعر موضع دفاعی و هجومی خود را با
شدت و بغض بیان می‌کند: اگر گرسنه شوم گوشت تن غاصبم را
می‌خورم. زنهار از گرسنگی‌ام و زنهار از خشم^{۸۴}
«أنا لا اکره الناس | و لا أسطو علی احد | ولکنی... إذا
ما جعت | اکل لحم مغتصبی
حذار... حذار... من جوعی | و من غضبی!!»^{۸۵}
۲.۴. عن انسان

زبان شعری محمود درویش در شعرهایش زبانی تلخ و
گزنده است. و بیشتر سعی کرده‌است در سروده‌هایش از زبان
طنز و کنایه بهره گیرد. شعر «عن انسان» نیز شعری صددرصد
سمبولیک است که در آن شاعر قضیه فلسطین را با زبانی رمزآلود
به تصویر کشیده‌است. این شعر به گونه‌ای شرح حال یک انسان
فلسطینی است که از همه چیز محروم شده و در عین حال متهم
به همان گناهایی شده‌است که بر سرش آورده‌اند. یعنی در این
سروده جای شاک و متهم با هم عوض شده‌است و این هم بیانی
از بی‌عدالتی در سرزمین‌های اشغالی است. قسمتی از این سروده
را برای آشنایی بیشتر با حال و هوای آن نقل می‌کنیم:
«وضعوا علی فمه السلاسل | ربطوا یدیه بصخره الموتی، | و
قالوا: أنت قاتل!» (همان)

شاعر در این شعر بیان می‌دارد که اشغالگران با بی‌رحمی
تمام او را به چهار میخ کشیده و بی‌رحمانه می‌کشند و در حین
کشتن به او می‌گویند که تو قاتل هستی یا اینکه هنگامی که
تمام زندگی‌اش را غارت می‌کنند و شرف و ناموس و ملیتش را
از او می‌گیرند به او نسبت دزدی می‌دهند و... شاعر با بیان تمام
این مسائل روح سردی بر شعر می‌گسترده که حس ناامیدی را به
انسان القا می‌کند ولی در بند بعد این حس ناامیدی را از شعرش
می‌زداید، هنگامی که می‌گوید:

«یا دامی العینین، و الکفین! | إن اللیل زائل | لا غرفه
التوقیف باقیه | و لا زرد السلاسل!
نیرون مات، و لم تمت روما... | بعینیهما تقاتل! | و حبوب
السنبله تموت | ستملاً ألوادی سنابل..!»^{۱۰۶}

شعر سعی دارد اصالت خود را یادآوری کند. اصالتی که صهیونیسم
از او گرفته و آن را به کارتی با شماره پنجاه‌هزار تبدیل کرده‌است.
شاعر اصیل است، زیرا در این سرزمین با سختی زندگی کرده‌است،
نه مانند نجیب‌زادگان به اصطلاح نژاده! که بر ثروت آماده فرود
آمده‌اند و آن را استثمار می‌کنند بدون اینکه از نحوه پیدایش آن
اطلاعی داشته‌باشند. در واقع این سرزمین سرسبز و خوش آب و
هوا که اکنون طعمه گریگ‌های صهیونیست شده به دست اجداد
کشاورز شاعر بنا شده‌اند، پیش از گشایش دوران‌ها، پیش از سرو
و زیتون و پیش از رویش علف.

در بند بعد شاعر به مشخصات ظاهری خود می‌پردازد:

«سجل! | أنا عربي | و لون الشعر فحمی | و لون
العین بنی | و میزاتی: | علی رأسی عقال فوق کوفیه
و کنی صلبه کالصخر... | تخمش من یلامسها...»^۱
شاعر در این بند نیز با عنوان کردن مشخصاتش قصد بر
تحکیم موقعیتش به عنوان یک شرقی، یک عرب و یک فلسطینی
دارد. اگر توجه کنیم خواهیم دید که شاعر با بیان خصوصیات مثبت
خودش سعی در نفی همان صفات در نماینده حکومت غاصب دارد.
و این در واقع همان دلیل تکرار عبارت «هل تغضب؟» در پایان
تمامی بندهاست. فرد اشغالگر در ورای لحن نیشدار و تمسخرآمیز
درویش که با آن صفات خود را به تصویر می‌کشد، سرزنشی نهفته
می‌بیند که اصلاً برایش قابل تحمل نیست. محمود درویش به
وسیله این شعر صهیونیسم را از غفلتی که آنها را از اصل خویش
دور ساخته بیدار می‌کند. و آنها را با واقعیتی تلخ روبه‌رو می‌سازد:
استفاده از ثروتی که از راه دزدی به دست آمده لذتی ندارد. چونان
کسی که با خواهش و تمنا و بدون رضایت صاحبخانه وارد خانه او
شده، از امکانات زندگی او استفاده کند. این احساس گرچه شاید
در لحظه نخست انسان را از کوره به در برد ولی اگر مقداری
انسانیت در وجود شخص باقی مانده باشد، به صدای وجدانش
گوش فرا می‌دهد و دست از تطاول و غارت می‌کشد. و این هدفی
است که محمود درویش با سرودن این شعر در سر داشته‌است.
در بند آخر شعر، شاعر دست از سخن گفتن در پرده برمی‌دارد
و با وضوح شخصیت دشمن غاصب را نمایان می‌سازد. کسی
که تاکستان‌های او و پدران‌ش را غصب کرده و قرار است همین
صخره‌های حقیرانه اردوگاه را نیز به‌زودی از آنها بگیرد^{۶۲}!



۳.۴. امل

به نظر می‌رسد شعر امل شعری تشویقی و تحریکی باشد برای کسانی که در داخل مرزهای سرزمین اشغالی در حال مبارزه می‌باشند. محمود درویش در کودکی از سرزمین‌های اشغالی خارج شد و دیگر به آنجا بازنگشت. او از اینکه سرزمینش را رها کرده پشیمان است و می‌گوید «من پشیمان هستم و آرزو می‌کنم که اکنون آنجا باشم، اما وقت را به هدر نداده‌ام. با شعر متحول و پیشرفته‌ام و با فعالیت‌های همه‌جانبه‌ام، با رابطه‌ام با غرب، بدون اینکه چیزی را از دست بدهم خطابه فلسطینی را به شکل بهتری ادا نمودم و به ملت خدمت بیشتری ارائه دادم.»^{۱۱۷}

با توجه به این گفته محمود درویش به نظر می‌آید که این شعر هم یکی از همان خدماتی است که او به ملتش ارائه داده است. او سعی کرده است با این شعر ملت خود را به حرکت درآورد و به آنها امید ببخشد. قسمت‌هایی از این سروده را می‌خوانیم:

«مازال فی صحنونکم بقیه من العسل | ردو الذباب عن
صحنونکم | لتحفظوا العسل!»^{۱۱۸}

شاعر در این شعر به مردم سرزمینش که با دلاوری تمام در راه میهن می‌جنگند و از سرزمین خود دفاع می‌کنند، امید می‌دهد. هرگز نپندارید که دشمن تمام اراضی شما را محاصره کرده است و دیگر از دست شما کاری بر نمی‌آید. نه هرگز این‌طور نیست. هنوز هم مقداری از آن سرزمین گرانبها در دست شماست که دشمن چشم طمع به آن دوخته است. پس بهوش باشید که هنوز هم برای دفاع از میهن دیر نشده است. امید خود را از دست ندهید که اگر سرزمینتان را می‌خواهید باید دشمن را که چنان مگسی گرد شیرینی به آن چشم طمع دوخته را از آن برانید.

این شعر شعری انقلابی است و آهنگ آن انسان را به حرکت وامی‌دارد. شاعر در انتخاب واژگان بسیار دقت کرده است و واژگانی برگزیده است که صلابت و استواری حماسه را در خود دارند. بنابراین به بهترین نحو در رزمنده‌ها اثر خواهد داشت و آنها را به جنگ با غاصبان تحریض خواهد کرد.

۴.۴. ثلاث صور

مسأله‌ای که تقریباً تمام شاعران فلسطینی از آن رنج می‌برده‌اند، غفلت جامعه از عظمت جریان پیش آمده بوده است.

شاعر در این شعر سعی کرده است در سه تصویر به بیان این قضیه بپردازد:

«کان القمر | کعهده - منذ ولدنا - بارداً... | ... کان
حبیبی | کعهده - منذ التقینا - ساهما... |
... کان ابی | کعهده، محملاً متاعباً»^{۱۱۹}

«پیش از آنکه در سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل به طور رسمی اعلام موجودیت کند، شاعران آگاه فلسطینی از این فاجعه خبر داده بودند. اینان می‌گفتند مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین و خریداری کردن زمین‌های اعراب، بر طبق برنامه‌ای حساب شده از سوی صهیونیسم و امپریالیسم انگلیس انجام می‌شود. متأسفانه هشدارهای این هنرمندان و متفکران سران عرب را نتوانست به خود آورد و فاجعه رخ داد.»^{۱۲۰}

این سروده محمود درویش نیز نمونه‌ای از همین اشعار تهدیدآمیز است که متأسفانه توسط اعراب مورد توجه قرار نگرفته. این شعر سه تابلو را به تصویر کشیده: ماه که می‌تواند نماد روشنائی در ظلمت و هدایتگری داشته باشد، و اکنون تاریک و سرد است، دوست شاعر که نماد هم‌زمان و معاصران شاعر است، که همانند قبل که در صلح به سر می‌برده‌اند به دنبال کارهای تفریحی است، و دیگری پدر شاعر که رمز متأخرین است. سپس تصویری از تمام اعضای خانواده‌اش می‌کشد و هر کدام از آنها را مشغول به کاری و بی‌توجه به فاجعه‌ای که در شرف وقوع است نشان می‌دهد.

او این قضیه را در شعر دیگری با نام «الکلمه» نیز بیان می‌دارد و در آن از شاعر عربی سخن می‌گوید - که شاید به دلیل عدم توجه افراد - سخنانش را نمی‌گوید بلکه آنها را در چشمانش مخفی می‌دارد تا آیندگان آن را دریابند ولی در پایان شعر ابراز می‌دارد که «گمان کنم نفهمیدی چه گفتم!...» شاعر نسبت به عصر خویش ناامید شده و دست از آنها برداشته و این شأن تمام شاعران عصر اوست. شعرهای دیگر این مجموعه هر کدام به مسئله‌ای تعلق گرفته‌اند. مثل این است که شاعر هر کدام را در حالت روحی خاصی سروده است. مثلاً شعری با نام «رساله من منفی» نامه‌ایست که شاعر در غربت برای مادرش می‌نویسد و در آن وضعیت بد مهاجران را بیان می‌کند. او در جایی زندگی می‌کند که برای گذراندن زندگی مجبور است به زبونان خدمت کند و به



یاد می‌آورد زمانی را که کودکی بود در سرزمین مادری... در شعر دیگر خطاب به کسانی که مایلند از کشور خارج شده و آنجا به فعالیت‌های سیاسی بپردازند هشدار می‌دهد و ابراز می‌دارد که این سخنان چیزی جز بهانه‌تراشی نیست و اگر می‌خواهند برای سرزمین خود کاری انجام دهند همانجا و در معرض مشکلات به فعالیت بپردازند... در تمام این شعرها شاعر سعی می‌کند خود را به صور مختلف درآورد و مسائل مهم و حیاتی را به مردم سرزمینش بیان کند تا جبران دوری‌اش از وطن بشود. بر تمامی این شعرها جوی از حزن و اندوه حاکم است، در عین حال هر کلمه بلکه هر حرف شعرها جوشش درونی دارند و به اشعار حالت حماسی می‌دهند.

۱. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

محمود درویش شاعری است که در بطن فلسطین اشغالی متولد شده و از همان ابتدا ذهن او را به خود مشغول کرده‌است. سروده‌هایش را چونان سنگی بر دهان صهیونیسم می‌کوبد. او شاعری انقلابی است، شاعری صددرصد انقلابی که اشعارش چیزی جز فلسطین را نمایش نمی‌دهند. همان طور که در اشعار دفتر «اوراق الزیتون» دیدیم، این دفتر سراسر ناله‌ها و فریادهای خشمگین شاعر را خطاب به دشمن و وضع بد سیاسی منعکس می‌کند. این اشعار خود به مثابه دستور العمل و قانونی است که مبنای کار مبارزان سیاسی فلسطینی قرار می‌گیرد. مزیتی که این اشعار بر اشعار سیاسی شاعرانی چون نزار قبانی دارند این است که سراینده این اشعار، خود، فلسطینی است و با آنهایی که برایشان می‌سراید همدرد است. با وجود اینکه شاعر از سرزمین مادری هجرت کرده ولی این قضیه از درد و غم او چیزی کم نمی‌کند و هر چه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. بنابراین در این مورد اشعار محمود درویش از اهمیت بیشتری نسبت به اشعار دیگر شاعران دارد.

پی‌نوشت:

۱. شفیعی کدکنی، شعر معاصر عرب، تهران: سخن، ۱۳۸۰، ص ۲۵۳. به نقل از: رجا النقاش، محمود درویش شاعر الارض المحتله، الطبعة الثالثة، بیروت، ۱۹۷۲، ص ۶۹.
۲. اسوار؛ موسی، از سرود باران تا مزامیر گل سرخ، تهران: سخن، ۱۳۸۱.

۳. حسینی؛ حسن، موسی بیدج (مترجمان)، نگاهی به خویش، تهران، سروش، ۱۳۸۰، ص ۷۵.
۴. درویش؛ محمود، آخر شب، ترجمه موسی اسوار، تهران: سروش، ۱۳۵۸، ص ۲۸.
۵. شعار؛ جعفر و عبدالحسین فرزاد، المنهج، تهران: سخن، ۱۳۷۲، ص ۲۷۸.
۶. صیادکوه؛ اکبر و دیگران، سخن شیرین پارسی، تهران: سمت، ۱۳۸۱، ص ۳۲۱.
۷. شعار؛ جعفر و عبدالحسین فرزاد، المنهج، تهران: سخن، ۱۳۷۲، ص ۲۷۹.
۸. صیادکوه؛ اکبر و دیگران، سخن شیرین پارسی، ص ۳۲۱.
۹. شعار؛ جعفر و عبدالحسین فرزاد، المنهج، ص ۲۷۹.
۱۰. همان، ص ۱۳.
۱۱. حسینی؛ حسن و موسی بیدج (مترجمان)، نگاهی به خویش، ص ۷۹.
۱۲. محمود درویش، دیوان، ص ۱۴.
۱۳. محمود درویش، دیوان، ص ۲۷.
۱۴. شعار؛ جعفر و عبدالحسین فرزاد، المنهج، تهران: سخن، ۱۳۷۲، ص ۲۶۳.

منابع و مأخذ

- ۱- اسوار؛ موسی، از سرود باران تا مزامیر گل سرخ، تهران: سخن، ۱۳۸۱.
- ۲- حسینی؛ حسن و موسی بیدج، نگاهی به خویش، تهران: سروش، ۱۳۸۰.
- ۳- درویش؛ محمود، دیوان، بیروت: دارالعودة، ۱۹۹۴.
- ۴- شعار؛ جعفر، و عبدالحسین فرزاد، المنهج، تهران: سخن، ۱۳۷۲.
- ۵- شفیعی کدکنی؛ محمدرضا، شعر معاصر عرب، تهران: سخن، ۱۳۸۰.
- ۶- صیادکوه؛ اکبر و دیگران، سخن شیرین پارسی، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
- ۷- درویش؛ محمود، آخر شب، ترجمه موسی اسوار، تهران: سروش، ۱۳۵۸، ص ۲۸.